

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

تنبیه ثانی راجع به این مسأله هست که محقق قمی؛ میرزای قمی رضوان الله علیه در
قوانین فرموده بعض اعظم از یک طرف استدلال کردند به این آیه شریفه برای برائت و
از طرف دیگر رد کردند استدلال به آیه را برای نفی قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم
شرع. یعنی گفتند کسانی که استناد به آیه کردند برای نفی ملازمه بین حکم عقل و شرع،
این باطل است، این استدلال تمام نیست برای نفی ملازمه.

ایشان فرموده تعجب از این بعض اعظم است که از آن طرف خودش استدلال فرموده
به این آیه برای برائت و از آن طرف رد کرده کسانی را که به این آیه استدلال کردند برای
نفی ملازمه. این تعجب است از این بعض اعظم. و وجه تعجب لزوم تناقض مثلاً در نظر
محقق قمی است بین این دو مطلب. چون لابد تقریر او این است که شما اگر استدلال
می‌فرمایید به این آیه برای برائت پس معنایش این است که می‌فرمایید مدلول آیه نفی
استحقاق است فلذا برائت ثابت است. از آن طرف رد می‌کنید کسی را که به این آیه
استدلال می‌کند برای نفی ملازمه. خب او هم این جوری می‌گوید، می‌گوید آقا این آیه
می‌فرماید تا بیان نقلی نباشد، بعث رسل که بیان نقلی است نباشد ما عذاب نمی‌کنیم و
عذاب نمی‌کنیم یعنی استحقاق نیست پس تکلیف نیست. پس بنابراین آیه دلالت می‌کند در
جایی که بیان نقلی نیست ولو مدرک عقلی وجود داشته باشد ما عذاب نمی‌کنیم. عذاب
نمی‌کنیم یعنی استحقاق نیست، تکلیف نیست. شما می‌توانی این را رد بکنی بگویی این
حرف درست نیست، چرا؟ حالا یا حرف می‌زنید درست هست، وجه آن را می‌گویید یا لابد
می‌خواهید بگویید آیه دلالت بر نفی استحقاق نمی‌کند. بنابراین آن حرف شما که استدلال
می‌کنید به این آیه برای برائت معنایش این است که آیه نفی استحقاق می‌کند. این جا که
این استدلال را رد می‌کنید معنایش این است که نه، این آیه نفی استحقاق نمی‌کند ممکن
است تکلیف باشد. پس این دو تا با هم تناقض دارد، ناسازگاری دارد. این فرمایش محقق
قمی قدس سره.

این فرمایش... بعد شیخ اعظم در رسائل فرموده گاهی اشکال می‌شود به تناقض. نامی
از مستشکل را نبردند که میرزای قمی است، آن بعض اعظم را هم گفتند فاضل تونی
است که آن فرمایش را دارد.

حالا در این جا تارۀ ما می‌خواهیم مثل بعض اعظم و اشخاص خاصی را به نحو قضیه
خارجیه بررسی کنیم که این آقا تناقض گفته یا نه، بله ممکن است یک آقای تناقض بگوید
به این بیان که آن جا آن جوری بگوید، این جا این جوری بگوید. و شاید تعجب میرزای قمی
هم از آن بعض اعظم چون ما کلام او را ندیدیم به جا باشد. یعنی آن جا تصریح فرموده
باشد در مقام استدلال به این که ظاهر آیه نفی استحقاق است و در این جا و در مقام رد

کسانی که استدلال به آیه شریفه کردند برای نفی قاعده ملازمه فرموده باشد اعم است، این نفی استحقاق از آن استفاده نمی‌شود فقط نفی تعذیب استفاده می‌شود این اعم است.

خب اگر واقعاً آن جا این جوری فرموده باشد فاضل تونی، این جا هم این جوری فاضل تونی فرموده باشد و در هر دو جا هم برای اثبات مطلب واقعی بیان فرموده باشد خب تناقض در کلامش هست. اما این مهم نیست که حالا ما افراد را بخواهیم محاکمه کنیم ببینیم حالا تناقض فرمودند یا تناقض نفرمودند. آن مسأله مهم این است که آیا می‌شود بین این دو تا را جمع کرد و آن جا آدم استدلال کند و آن جا هم بگوید نه نمی‌شود به این آیه برای نفی قاعده ملازمه استدلال نمود. این دو تا را می‌شود با هم جمع کرد و آیا جمع بین این دو تا تناقض دارد یا تناقض ندارد. حالا صرف از قائل که در خصوص مقام می‌شود... گفت.

حق این است که مجرد استدلال این جا و نفی این جا مستلزم تناقض نیست لوجوه؛

وجه اول این است که ممکن است در مورد برائت استدلال جدلی باشد و در مورد نفی قاعده... رد استدلال به آیه شریفه برای نفی قاعده استدلال حقیقی باشد. که شیخ اعظم این جور خواسته جمع کند و بگوید اگر دیدید در کلمات این تناقض نیست. یعنی این گوینده قائل است که این آیه شریفه بیش از نفی تعذیب فعلی دلالت ندارد. چون بیش از نفی تعذیب فعلی دلالت ندارد پس از نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» باطل است. نه، آن جا فقط می‌گوید عقاب نیست اما یحکم به. فلذا آن جا رد می‌کند به حسب یک مطلب واقعی که معتقد است.

اما در برائت استدلال چطور می‌آید می‌کند با این که ما این جا نفی استحقاق می‌خواهیم؟ براساس ملتزمات طرف استدلال می‌کند می‌گوید ای اخباری تو خودت قبول داری که بین نفی تعذیب و نفی استحقاق ملازمه است. من براساس گفته خودت می‌گویم باید احتیاطی نشوی، باید برائتی بشوی. شما که چنین قائل هستی چرا می‌آیی احتیاطی می‌شوی، باید برائت بشوی. چون آیه نفی تعذیب را دلالت می‌کند شما هم که قائل هستید بین نفی تعذیب و نفی استحقاق ملازمه است. بنابراین این گوینده دیگه این جا مرتکب تناقض نشده چرا؟ چون جهت حرفش فرق می‌کند و در تناقض وحدت شرط است. آن جا از حیث واقع امر دارد محاسبه می‌کند می‌گوید نمی‌شود به این آیه استدلال کرد برای نفی قاعده ملازمه، به حسب واقع امر. این جا به این آیه برای برائت استدلال می‌کند برای ارقام و اسکات خصم از این حیث روی مبنای خودش. بنابراین تناقض نیست. بنابراین اگر ما دیدیم بزرگی آن جا آن جوری گفت، این جا این طوری گفت نباید بگوییم تو مرتکب تناقض شدی. بله اگر از یک بزرگی اطلاع داریم که آن جا به واقع، این جا هم به واقع... بله شاید فاضل تونی هم این جور باشد که میرزای قمی مثلاً فرموده بعض اعظام. اما مجرد این که آن جا استدلال شده، آن جا رد کرده استدلال کسانی را که به آیه تمسک کردند برای نفی قاعده ملازمه، به مجرد این نمی‌شود گفت شما مرتکب تناقض شدی. این یک وجه.

وجه دوم برای این که این مستلزم تناقض حتماً نیست این است که ممکن است این قائل قائل باشد به این که حتی نبعث رسولاً کنایه از مطلق بیان است. چه بیان نقلی و چه بیان عقلی. می‌گوید مطلق بیان مقصود است، کنایه از مطلق البیان است. بیان هم به معنای تبیین است نه بیان کردن. کنایه از تبیین حکم است حالا إما به بیان شارع و إما به فهم

العقل و درک العقل.

خب وقتی که می‌گوید کنایه از این است که کما این که آقای نائینی حمل بر همین کرده. شیخ احتمال داده که کنایه از همین باشد. و بزرگانی هم فرمودند دیگه. بالاخره حالا این دو نفر را اسم بردیم، بزرگان دیگری هم هستند که استظهارشان این است.

خب اگر ما این جور استظهار کردیم هم می‌توانیم رد کنیم کسی را به این آیه استدلال می‌کند برای چی؟ برای نفی قاعده. می‌گوییم آقا این اثبات قاعده را دارد می‌کند نه نفی قاعده. چرا؟ برای این که عقاب نیست تا کی؟ تا بیان باشد اعم از این که بیان عقلی باشد یا شرعی باشد. پس معلوم می‌شود در آن جاهایی هم که بیان عقلی هست عقاب وجود دارد و شارع هم آن را قبول دارد فلذا می‌آید عقاب می‌کند. حالا توی این کلام من یک مسامحه مایی هست که لابد توجه دارید. حالا اثبات قاعده به آن شکل هم نمی‌کنیم مگر کسی بگوید بین عقاب و جعل حکم شارع هم ملازمه است ولی نفی هم نمی‌کند می‌گوید عقاب هست. اما از آن طرف به همین آیه استدلال به برائت هم می‌کند، چرا؟ برای این که خدا فرموده تا بیان نباشد؛ چه عقلی، چه نقلی اگر بیان نبود من عقاب نمی‌کنم. و این آقا، این مستدل کافی می‌داند یا نفی عقاب را فعلاً می‌گوید کافی است در بحث برائت یا بین نفی عقاب و نفی استحقاق هم ملازمه قائل است آن تفصیلاتی که داشتیم. پس جمع بین المقامین می‌کند. این جا به برائت استدلال می‌کند برای کجا؟ برای این که جایی که نه بیان عقلی باشد، نه نقلی باشد. می‌گوید آن جا برائت است. از آن طرف کسی که به این آیه استدلال می‌خواهد بکند برای این که قاعده ملازمه باطل است نه آن جایی که حکم عقل است شارع کار ندارد آن جا، عقاب نمی‌کند، این دلالت بر این که آیه حکمی جعل نکرده، می‌گوید نه، دلالت نمی‌کند بر این که حکمی جعل نکرده بلکه دلالت می‌کند خدا عقاب می‌کند. حالا این عقاب می‌کند یا براساس این است که حکم خودش دارد یا براساس این است که حکم عقل را قبول دارد طبق حکم عقل عقاب می‌کند. پس نفی نمی‌کند که ما حکمی نداریم.

سؤال: اساساً می‌شود ... از رسول باطنی.

جواب: بله؟

سؤال: با سیاق امتنانی آیه سازگاری دارد؟

جواب: نه، ما داریم امکان می‌گوییم با این تناقض دارد.

سؤال: می‌خواهم صحت و سقم این مبنا را با سیاق امتنانی و نبعث که نبعث رسولاً با این ...

جواب: بله، باز هم امتنان که هست. چون در آن مورد شارع می‌تواند جعل احتیاط بکند نسبت به احکام واقعیه‌ای که دارد و هنوز نرسیده می‌گوید آقا احتیاط کن. همین که جعل احتیاط نمی‌کند و می‌گوید عقاب نمی‌کنم این امتنان است. و در مورد حکم عقل هم باز اگر بگوید عقاب....

سؤال: لسان آیه ...

جواب: نه، نیست. بر فرض می‌فرمایند اگر باشد و الا آیه که لسانش دیروز گفتیم دلیل بر

امتنانیت آیه وجود ندارد.

سؤال: اگر ... استحقاق باشد ...

جواب: بله؟

سؤال: اگر ملاک را استحقاق گرفتیم ...

جواب: نه، گفتیم تناقض آن آقا نگفته. چرا؟ اگر آن آقا از کسانی است که می‌گوید تعذیب کفایت می‌کند بر برائت مثل مرحوم امام خب آن جا آن حرف را می‌زند، این جا هم این را. یا که می‌گوید نفی تعذیب ملازمه دارد با نفی استحقاق پس نمی‌شود کسی که این کار را کرد متهمش کنیم به این که تناقض‌گویی کردی البته علی مسلکنا نمی‌شود چون ما نفی استحقاق می‌کنیم ولی حرف سر این است که نمی‌شود کسی که این جور گفت بگوییم توی تناقض داری می‌گویی. نه، ممکن است آن جا را بر آن اساس گفته و این جا را هم بر این اساس دارد می‌گوید و مبنایش این است. خب این هم یک راه.

راه سوم:

راه سوم این است که ممکن است این گوینده را در آن جا و مستدل در این جا این جور باشد که حتی نبعث رسولاً در آیه شریفه را کنایه نمی‌گیرد از مطلق بیان. می‌گوید نه، معنایش همان بیان نقلی است چون دارد نبعث رسولاً؛ ما بفرستیم. و در احکام عقلیه که او نفرستاده. بلکه او خلط کرده بما الله خالق اما دیگه ارسال رسل و این‌ها نکرده بما الله شارع و ظاهر نبعث رسولاً این است که ما فرستادیم. بعد هم کنایه از رسول است، رسول یعنی فرستاده، هم نبعث که متکلم و به خودش دارد نسبت می‌دهد بما الله شارع و هم این که کلمه رسول به کار برده. پس بنابراین ظاهرش این است که تا بعث رسول کنیم، بعث رسول هم کنایه است قهراً از نقلیات، دیگه عقلیات را نمی‌گیرد، خود واژه، خود جمله.

خب ولی در عین حال ممکن است چی بگوید؟ بگوید درست است آیه همین را دارد می‌گوید ولی این وزان آیه مثل آن جا است که می‌گوید «اصاب ثوبی دم رثاف» ما نمی‌گوییم اصاب ثوبی دم رثاف، ثوب یعنی همه چیز، ثوب یعنی ثوب. دم رثاف را هم معنا نمی‌کنیم یعنی هر عین نجسی. آن را هم می‌گوییم معنا.... ولی می‌گوییم عرف این جا الغاء خصوصیت می‌کند می‌گوید مقصود چیه؟ مقصود اشیاء است یا البسه است، آن هم که دم رثاف گفته چون مورد ابتلاش این بوده اتفاقاً حالا، آمده حالا آن را نام ببرد و الا مقصودش این است که اگر لباس مان نجس شد برای نماز چطور است. آن را به الغاء خصوصیت می‌فرماید. این جا هم می‌گوییم بله آیه شریفه داریم «حتی نبعث رسولاً» یعنی حتی این که بیان کنی. ولی عرف می‌گوید بیان است خود آن که ملاک نیست. ملاک این است که آن حکم روشن بشود آن جا هم که ما بیان بکنیم این طریق است به روشن شدن حکم. پس الغاء خصوصیت می‌کند عرف و از آیه چی می‌فهمد؟ قهراً از آیه مطلق البیان بعد از این الغاء خصوصیت می‌فهمد. و وقتی مطلق البیان فهمید باز می‌شود مثل قبلی، فقط با قبلی فرقی این است که از اول این کنایه از مطلق البیان بود، این نه، بعد از الغاء خصوصیت به آن وزان درآمد. خب باز تناقض نمی‌گوید این آقا. استدلال به برائت می‌کند می‌گوید خب آیه فرموده چی؟ در آن جا برائت.... وقتی که بیانی نباشد، حکم برای شما روشن نشده باشد لا من ناحیتنا و را من ناحیه عقلکم به خاطر الغاء خصوصیت ما

عقاب نمی‌کنیم. و ما هم کافی می‌دانیم در برائت همان عدم عقاب و امنیت از عقاب را یا ملازمه قائل هستیم بین عدم عقاب و عدم استحقاق.

و اما کسی که می‌آید به این آیه استدلال می‌کند برای نفی قاعده ملازم می‌گوییم این باطل است. چرا؟ برای این که در آن صورت هم می‌گوید عقاب هست، کجا دلالت می‌کند بر این که ملازمه نیست. لافش این است که ساکت است اگر مثبت نباشد، مثبت قاعده نباشد ساکت است از نفی قاعده است. پس چرا استدلال می‌کنید به این آیه برای نفی قاعده ملازمه. آن که دارد می‌گوید عقاب هست. در صورت بیان عقلی هم می‌گوید عقاب هست به الغاء خصوصیت. پس دلالت نمی‌کند بر عدم ملازمه. یا ساکت است یا ممکن است مثبت هم بگوییم هست، مثبت قاعده ملازمه. این که می‌گوییم مثبت است این خودش دیگه حالا من وارد بحث نمی‌شوم، شیخ یک اشاره‌ای دارد که عقاب بعضی گفتند ملازمه با خود حکم عقاب کننده دارد. اگر خودش حکم نکرده عقاب نمی‌تواند بکند، ذم باید بکند. بعضی‌ها گفتند جاهایی که عقلی محض است، شارع حکم نکرده، جهنم نمی‌تواند ببرد، عقاب نمی‌تواند بکند اما نکوهش می‌تواند بکند مثل عقلاء. عقلاء اگر کسی کار خلاف عقل انجام داد حق نکوهش دارند اما حق سوزاندن ندارند. حالا این یک حرفی است در کلام و در بین اصولیون و این‌ها. این که می‌گوییم دلالت می‌کند یا دلالت نمی‌کند، مثبت است ممکن است کسی بگوید که چی؟ می‌گوید ما عقاب می‌کنیم، عذاب می‌کنیم اگر بیان شده باشد، اگر واصل شده باشد. خب اگر این.... آن وقت عقاب را هم بگوییم بدون جعل حکم نمی‌شود و الا جعل حکم... باید ذم فقط بکند، نکوهش بکند خب مثبت قاعده ... روی این مبنا مثبت قاعده ملازمه هم می‌شود. و آیه دلالت می‌کند بر ملازمه.

سؤال: عذاب هم با عقاب یکی است؟

جواب: بله، عذاب با عقاب یکی است.

خب شیخ در ذیل همین آیه شریفه اول که استدلال می‌کند همان در خط اول و دوم به این یک اشاره مایی کرده. به این مسأله. خب این هم یک راه.

راه دیگر، راه چهارم:

راه چهارم این است که ما قبول داریم که حتی نبعث رسولاً این کنایه از مطلق بیان نباشد. آن الغاء خصوصیت را هم بگوییم نمی‌دانیم این جا هم الغاء خصوصیت می‌کند، شبیه آن جا هست یا نه. این را هم تردید داشته باشیم ولی در عین حال تناقض نیست. چرا؟ برای خاطر این که ... برای آن نکته‌ای که آقایان در وصف فرمودند. آن نکته‌ای که در وصف گفتند در غایت هم هست. در وصف چه گفتند؟ گفتند اگر شارع یک وصفی را کلامش آورد، گوینده‌ای وصفی در کلامش آورد ولو آن وصف معتمد بر موصوف باشد. اما این وصف یک وصف غالبی است و احتمال می‌دهیم در اثر این که این یک وصف غالبی است به زبان می‌آید. مثل یک کسی که می‌گوید این آخوندهای عمامه به سر. مقصودش این نیست که حتماً عمامه به سر داشته باشند. اما چون معمول آخوند عمامه دارد، می‌گویند این آخوندهای عمامه به سر. مردم ... حالا اگر از او پرسی یعنی فقط آن‌هایی که عمامه به سر هستند؟ آن‌هایی نیستند نه؟ می‌گوید نه این ... یا «وَرَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ» (نساء/23) گفتند همین است. چون معمولاً ربیبه‌ها، کسی که زنی را می‌گیرد که بچه دارد خب قهراً بچه که از مادرش جدا نمی‌شود خب در دامن این زوج جدید خواهد بود می‌گوید «وَرَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ» این جاها حتی اگر ما قائل باشیم به این که

وصف مهموم دارد. چه به معنای مفهوم داشتن متعارفی که گفته شده در اصول و چه به آن معنای دیگری که محقق خویی قائل است که بالاخره وصف یک مفهومی دارد. هر کدام را بخواهید بگویید در جایی که وصف غالبی باشد ... نه آن نه آن. اثبات عموم هم نمی‌شود و این مفهوم هم ندارد که نفی کند. حالا در این جا هم محقق عراقی این فرمایش را دارد. ایشان می‌فرماید که بیشتر بیانات احکام الهیه با همان بیان خود خدا است، با بیان شارع است. اگر باشد نوادری، جاهای تک و توکی است که شارع بیان نفرموده باشد و به عقل آدم بخواهد بفهمد.

خب براساس این که معمول قوانین شریعت، احکام شریعت، دستورات شریعت با بیان نقلی و بیان شرعی هست از این جهت در غایت گفته شده حتی نبعث رسولاً. لعل برای این است، نه این که می‌خواهد بگوید تنها غایت این است. پس چون این جوری است آن آقایی که آمده به این آیه استدلال کرده و می‌گوید که ملازمه نیست می‌گوییم وقتی تو از این آیه می‌توانی بفهمی که ملازمه نیست که این «حتی نبعث رسولاً» حکم عقلی را هم شامل بشود و نفی کند عقاب را...

سؤال: حکم عقلی را شامل نشود تا نفی ملازمه بکند.

جواب: بله شامل نشود. درسته.

فقط بگویید تا بیان نقلی باشد. اگر نقلی نبود من عقاب نمی‌کنم ولو عقلی باشد و این مفهوم استفاده بشود. ولی وقتی این قید و ردّ مورد الغالب چنین مفهومی ندارد دیگه که حتی اگر عقلی هم باشد من عقاب می‌کنم. دیگه چنین مفهومی ندارد. پس بنابراین آن جا درست است چنین ردی بگوید آقا تو بی‌خود داری به این آیه استدلال می‌کنی برای رد. از آن طرف به برائت هم می‌تواند استدلال بکند. بالاخره آیه دلالت می‌کند آن جا که خودش بیان ندارد برائت است. فی الجمله برای برائت درست است. یعنی آن جاهایی که خودش بیان ندارد جایی هم نیست که عقل درک کرده باشد آن جا را دلالت بر برائت می‌کند. اما جایی که حکم عقل است فقط، حالا برائت هست آن جا نه می‌شود بر برائت استدلال کرد، نه می‌شود بر رد قاعده ملازمه استدلال کرد.

بنابراین باید ما این را توجه کنیم که اگر پس بزرگی در کلامش آن جا آن جور گفت، آن جا آن جور گفت این تناقض نیست. مگر این که کلامش را در آن بینیم و در آن جا هم بینیم و بینیم براساس اولاً جدل و فلان و این‌ها نیست و می‌خواهد واقعیت را و آن که حقیقت هست در هر دو مقام به دست بیاورد، آن وقت بگوید نفی استحقاق می‌کند، و در این جا رد بکند کسی که... نه، اگر نفی استحقاق دارد می‌کند خب بنابراین ملازمه را هم دارد نفی می‌کند.

این تنبیهی بود که در این باب وجود داشت که عرض کردیم که شیخ اعظم به آن فرموده و بزرگان به آن اعتنا فرمودند به این مطلب. خب مطلبی هم بود که شایسته بود و خوب بود.

سؤال: ... نبعث رسولاً را به بیان حضرتعالی ورد مورد الغالب بگیریم ... مفهوم نداشته باشد و خارج نکند بیان عقلی را با دفع ضرر محتمل که بیان عقلی است اخباری می‌آید نقض می‌کند که، می‌گوید ما هم قبول داریم همین ... که «ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» آن حتی نبعث غایت است، مورد غالب باشد. توی مورد غالب پس قبول دارید که

بیان عقلی را خارج نمی‌کند که لولا بیان عقلی. بلکه بیان عقلی را هم شامل می‌شود فلذا آن بیان ... در محتمل را دارد....

جواب: نه نه. آن جاهایی که بیان عقلی نداریم.

سؤال: می‌گویند داریم دیگه. در موردی که احتمال می‌دهیم یک ... نمی‌توانیم برائت آن جا... چون دفع ضرر محتمل است دیگه.

جواب: نه. مدرک عقلی نداریم. یعنی وجوبی، حرمتی، چیزی که عقل درک کرده باشد نداریم.

سؤال: دفع ضرر...

جواب: حالا صبر کنید تا آن را جواب می‌دهیم. پس نسبت به این حرمت که احتمالش را می‌دهیم نقلی که نداریم مثل شرب تنن، نقلاً که چیزی نداریم. عقل هم که نمی‌گوید شرب تنن حرام است.

سؤال: می‌گویند احتمالش کفایت می‌کند.

جواب: حالا صبر کنید. عقل هم که نگفت حرام است. از عقل هم چیزی نداریم. اگر عقل می‌گفت حرام است خب حالا آیه می‌گفتیم آن جا را شامل نمی‌شود، سکوت در نسبت به او چون ورد مورد الغالب نمی‌دانیم نسبت به او چه تعرضی دارد. مثل این که در آیه «رَبَّائِكُمُ اللَّائِي» نسبت به آن ربیبه که در دامن نیست می‌گوییم آیه ساکت است. نمی‌دانیم راجع به آن شارع چه حکمی دارد. ما نمی‌دانیم، از آیه که چیزی نمی‌فهمیم شاید ورد مورد الغالب که این گفته. پس شاید هم ... باشد. مفهوم ندارد، سکوت است. این جا هم چون ورد مورد الغالب، پس نسبت به آن جایی که بیان نقلی نباشد سکوت است. اما نسبت به آن جاها که بیان عقلی وجود ندارد اصلاً، یقین داریم عقل این جا حکمی ندارد فقط منحصر به این است که شرع داشته باشد، شرع دارد امنیت به ما می‌دهد، می‌گوید من عقاب نمی‌کنم. بنابراین قاعده دفع ضرر محتمل نمی‌آید.

سؤال: الان مورد برائت...

جواب: نه دیگه برائت شرعی حاکم است بر قاعده دفع ضرر محتمل. یعنی وارد است، موضوع را اصلاً از بین می‌برد.

سؤال: همین دیگه. یعنی شما الان مورد نزاع ما توی بحث برائت با اخباری‌ها آن جایی است که احتمال می‌دهند که این جا حرمتی وجود داشته باشد. این جا اگر بخواهیم به این تقریر آخر جواب بدهیم و این دو تا قول را با هم جمع بکنیم اشکال بالاتری آمدیم ابرو را درست کنیم چشم را کور می‌کنیم اصلاً دیگه با برائت نمی‌توانیم استدلال کنیم چون در همین مورد آقای اخباری می‌گوید پس قبول داری شما که حتی نبعث رسولاً غایتی نیست که مفهوم داشته باشد و سنخ تعذیب را استحقاقاً بردارد نسبت به آن جایی که بیان عقلی فقط داریم. این را وقتی

جواب: بیان عقلی بر نمی‌دارد.

سؤال: همین است دیگه. شما وقتی می‌گویید مفهوم ندارد یعنی سنخ عذاب را نسبت به

جاهایی که فقط بیان عقلی داریم بر نمی‌دارد.

جواب: بیان عقلی چیه؟

سؤال: دفع ضرر محتمل است.

جواب: نه آن نیست بیان عقلی. بیان عقلی این است که عقل درک کند وجوب را، حرمت را، این هست. اما این قاعده دفع ضرر محتمل که بیان نیست، بلکه وجوب است این جا؟

سؤال: آره دیگه.

جواب: نه، می‌گوید اگر باشد. بیان بر حکم که نیست.

سؤال: آقا دفع ضرر محتمل بیان عقلی نیست؟

جواب: نه.

سؤال: پس چیه؟

جواب: حکم عقلی اما بیان بر وجوب نیست. بیان بر حرمت نیست. من شک در وجوب و حرمت دارم.

سؤال: بیان بر وجوب احتیاط است، وجوب احتراز است.

جواب: نه، من شک در وجوب و حرمت دارم. بیان بر احتیاط هم حتی نیست یعنی احتیاط شرعی. من شک در وجوب و حرمت دارم. این بیانی که می‌گوییم این است. نسبت به دفع ضرر محتمل ادله برائت شرعی وارد بر آن است، موضوع را منتفی می‌کند کما این که ادله مثبت حکم وارد بر قاعده قبح عقاب بلایان است. همان طور که ادله مثبت حکم وارد بر قاعده قبح عقاب بلایان است، امارات وارد هستند بر قبح عقاب بلایان، از آن طرف نافی حکم و نافی عقاب هم وارد است بر قاعده دفع ضرر محتمل.

سؤال: اگر نافی عقاب باشد در صورتی که ما فقط دفع ضرر محتمل را داشته باشیم بله. اما این فرض وقتی است که این طور ... / نکنیم. یعنی مفهوم داشته باشد تا ... تعذیب را نسبت به آن جایی که دفع ضرر محتمل فقط داریم که مانحن فیه هم همین است را بردارد. شما خودتان دارید می‌فرمایید مفهوم ندارید، سنخ تعذیب و استحقاق را بر نمی‌دارد.

جواب: ولی منطوق بحمد الله دارد.

سؤال: پس احتمال دفع ضرر محتمل را نمی‌تواند وارد باشد.

جواب: ولی منطوق بحمد الله دارد. منطوقش چیه؟ منطوقش این است که من عقاب نمی‌کنم تا کی؟ تا بیان شرعی.

سؤال: حالا بیان عقلی بود چی؟

جواب: حالا بیان عقلی ساکت است، بیان عقلی که نداریم. آن بیان عقلی را اگر

می‌فرمایید قاعده دفع ضرر محتمل است، آن که با آن منطوق مورد واقع می‌شود. اگر بیان وجوب و حرمت عقلی است آن را هم که نداریم.

خب این پایان این تنبیه. این تنبیه دوم بود.

تنبیه سوم که حالا آخرین تنبیهی است که ما می‌خواهیم عرض بکنیم این است که آیات فراوانی در کتاب مجید وجود دارد که شبیه است به همین آیه تعذیب در دلالت که قوم لم یعتادوا ذکرها. آن‌ها را ذکر نفرمودند و حال این که آن‌ها هم شبیه همین آیه است بلکه بعضی‌هایش احسن دلالت شاید از این آیه شریفه باشد. و بزرگانی هر کدام بعضی‌هایش را استدراک فرمودند مثل تنکانبی در ایضاح الفرائدش یا آشتیانی در بحر الفوائدش یا بعضی بزرگان معاصر در کتب‌شان. این‌ها هر کدام بعضی از این‌ها را استدراک کردند ما این مستدرکات را این جا جمع کردیم در این جزوه. حالا آن‌ها را فقط به عنوان این که توجه به آن باشد عرض می‌کنیم و یک مختصر مطلبی را و دیگه نکله الی اهله.

یکی از آن آیات شریفه این آیه شریفه سوره مبارکه قصص، آیه 59؛

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ»

هم صدر آیه و هم ذیل آیه «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» دیگه احتیاج ندارد که مثل آن جا «حتی نبعث رسولا» را بگوییم کنایه از چیه و آن حرف‌ها را بخواهیم بزنیم. خودش گفته «رسولاً یتلوا علیهم آیاتنا». از این جهت دلالت این آیه احسن است از آیه تعذیب چون یتلوا علیهم آیاتنا را تصریح فرموده. و البته این جا چون مهلك القرى هست عذاب عذاب دنیوی می‌شود. آن وقت آن تقریبی که آن جا داشتیم وقتی عذاب دنیوی را خدای متعال معلق فرموده است بر این که رسولی بیاید که یتلوا علیهم آیاتنا، پس به طریق اولی عذاب اخروی که اشد و اعظم هست آن هم چنین خواهد بود. اگر این تقریب را پذیرفتیم قهراً این آیه هم به همین تقریب دلالت می‌کند.

و بعد این جا هم چون «و ما کتا» نیست، صیغه ماضی نیست پس خیلی از آن اشکال‌هایی که سر صیغه ماضی هست و مال گذشته هست باز آن اشکال هم در این جا نیست، و آن محذور هم در این جا نیست.

سؤال: «ما کان» می‌گوید.

جواب: نه این بهتر از آن هست. «و ما کتا» چون می‌گوید نه این که نبود.... حالا بله حالا این جهت را هم شما ... ولی ذیلش «و ما کتا» هست.

این یک آیه. آیه دوم آیه شریفه سوره طه، آیه 134؛

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نُخْزَى»

اگر ما هلاک کنیم ایشان را به یک عذابی قبل از بعث رسل این‌ها می‌توانند به ما اشکال کنند. «لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نُخْزَى» این جور می‌گفتند. یعنی یک حرف حسابی داشتند. پس این آیه دلالت می‌کند بر این که این

استدلال، این عذر، این یک عذر درستی است، عقلایی است که اگر ما قبل از ارسال رسل بخواهیم مردم را مؤاخذه کنیم، هلاک کنیم می‌گویند آقا چرا پیغمبر را نفرستادید به ما بگوید. اگر عقول یا سیره عقلایی بر این بود که بله نفرستد هم می‌تواند یا درست است، یا شایسته هست. خب اما این نشان می‌دهد که نه، عقلایی آن لااقل اگر عقلایی عقلی نباشد عقلایی می‌شود گفت که چرا نفرستادی، می‌فرستادی که ما بیچاره نشویم. خدای متعال هم می‌فرماید برای این که چنین عذری نباشد، چنین مسأله‌ای نباشد. پس تقریر دارد می‌شود در این آیه شریفه دارد تقریر می‌شود همان چیزی که يفهمه العقل یا اگر بگوییم يفهمه العقل نیست اما رویه عقلائیه هست، سیره عقلائیه هست، سجه عقلائیه هست.

خب این هم تقریب استدلال. البته این‌ها اگر ما دیگه حالا همان دقت‌هایی که در آیه تعذیب شد و آن‌ها کل واحد از این آیات جای آن دقت‌ها و بررسی‌های مو شکافانه را دارد دیگه. دیگه حالا چون آن جاها روشن شده این جاها را هم خود آقایان حتماً در مباحثات و نوشته‌هایشان این دقت‌ها را بفرمایند.

آیه دیگر، آیه سوره مائده، آیه 19؛

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى قَتَرٍ مِنَ الرُّسُلِ»

بعد از این که مدتی ارسال رسل متوقف شده بود «فترة من الرسل» بود حالا پیامبر ما آمده است.

«أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا تَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ تَذِيرٌ»

این «أَنْ تَقُولُوا» یعنی حذر آن تقولوا. پیامبرمان آمده برای پرهیز از این که شما بگویید نه بشیری آمد به طرف ما، نه نذیری آمد، نه مژده دهنده‌ای آمد، نه بیم دهنده‌ای آمد. هیچ کسی نیامد، ما برای این بیچاره شدیم، اگر آمده بودیم این جور نمی‌شدیم. «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ تَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

این هم به همان تقریب است که باز دارد تقریر می‌کند، می‌پذیرد کأنه که اگر رسولی نباید این مردم جای این هست که گفته بشود خب بشیری و نذیری نیامده، خب تقصیری ندارند اگر بیچاره شدند. خب پس این هم دلالت می‌کند بر این جهت.

آیه دیگر آیه 129 سوره مبارکه بقره. حالا این آیه را هم بعضی ذکر فرمودند البته دلالتش مثل قبلی‌ها نیست.

«رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

خب از خدای متعال درخواست می‌نماید که خدایا پیامبری مبعوث بفرما از خودشان که «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ» حالا این آیه خیلی.... ولو بعضی بزرگان گفتند این آیه هم دلالت دارد اما خیلی واضح نیست که حالا اگر نمی‌فرستاد هم طوری می‌شد. خب چون مسلم این فرستادن کمک است، راه هموارتر کردن است دارد دعا می‌کند خدایا این کار را بکن. و مشکلات کمتر می‌شود، چون اگر آدم بخواهد احتیاط بکند، هی حرجی است، قریب به حرج است، می‌گوید بفرست راه روشن باشد،

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»

می‌فرماید رسانی که مبشر و منذرین هستند فرستادید چرا؟ «لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» تا مردم حتی دیگه نداشته باشند بعد از آن. یعنی بله اگر رسل نبود حجت داشتند. می‌گویند آقا ما چه می‌دانستیم، چه خبری داشتیم که شما این چیز را واجب کردی آن چیز را حرام کردی. بنابراین این هم بعید نیست که به فهم عقلایی انسان به خصوص اگر ما قاعده قبح عقاب بلایان را قبول کنیم همین به ذهن می‌آید. نه این که چون اگر نفرستاده آن‌ها غفلت پیدا می‌کردند، حجت داشتند که بگویند ما غافل بودیم. چون اگر حجت‌شان براساس غفلت باشد که اصلاً غافل محض بودیم، نه شک بودیم احتمال می‌دادیم. خب انسان تا پیامبران نیایند، کتب الهیه نیایند اصلاً از خیلی از امور غفلت می‌کند که واجب باشد. البته احتمالش توی ذهنش نمی‌آید. مثلاً ما اگر خودمان حساب بکنیم اگر نیامد اصلاً احتمال توی ذهن‌مان می‌آید که سجده سهو یک جاهای واجب است اگر اصلاً توی شرع یک چنین چیزی وارد نشده بود. چه احتمال توی ذهن‌مان ما می‌آمد که سجده سهو واجب است در مواردی. یا اصلاً احتمالش توی ذهن‌مان می‌آمد که مثلاً یک مسح یا یک خط این جوری مسح روی پا کشیدن این مصلحت ملزمه شاید داشته باشد. اصلاً توی ذهن‌مان نمی‌آمد. ممکن است این آیه اگر آن جوری معنا کنیم که خدا می‌فرماید من رسول را فرستادم تا بعد شما نگوید اصلاً ما غفلت محض داشتیم احتمال نمی‌دادیم. احتمال توی ذهن‌مان منقذ نمی‌شد تا چنین استدلالی نتوانید بکنید که می‌توانستید بکنید اگر من نمی‌آورم. یا نه، برای این که در موارد شک هم حتی نیاید بگویند. استدلال متوقف بر این است که بگوئیم نه، حتی موارد شک را هم دارد می‌گیرد، موارد احتمال را هم دارد می‌گیرد. خدا می‌فرماید من پیامبر فرستادم تا شما دیگه بعد عذر نداشته باشید، حجت بر من نداشته باشید. یعنی اگر نمی‌فرستادم حجت بر من داشتید حتی در این موارد. این مبنی بر این است. بخواهیم استدلال بکنیم مبنی بر این است که این جور استظهار بکنیم. خب حالا بقیه کلام هم حالا بعض آیات دیگر هم هست ان شاءالله بعد وارد....

وصلی الله علی محمد و آل محمد.